



مطالعه تطبیقی مردم‌سالاری دینی با تأکید بر آراء شهید بهشتی و استوارت میل و جان رالز^۱

سید عبدالمناف محسنی نیکو^۲، محمدرضا قائدی^۳، حمیدرضا حقیقت^۴

چکیده:

دموکراسی و مردم‌سالاری جزء مباحثی است که در محافل علمی و حتی سیاسی زیاد به آن پرداخته می‌شود، در این راستا هدف مقاله حاضر مطالعه تطبیقی مردم‌سالاری دینی با تأکید بر آراء شهید بهشتی و استوارت میل و جان رالز است. روش تحقیق از نوع اسنادی و کتابخانه‌ای است. یافته‌ها نشان داد که دیدگاه‌های متفکران اسلامی در تأیید مردم‌سالاری دینی از جمله شهید بهشتی، قائل به مردم‌سالاری دینی بوده چرا که در جامعه‌ای که مملو از مردم مذهبی می‌باشد ارزش‌های دینی و مذهبی نقش اساسی در حوزه عمومی جامعه ایفا می‌نمایند. در انواع دموکراسی وجه مشترک، مشارکت مردم از طریق روش نمایندگی و مراجعه به آراء عموم می‌باشد و از طرفی قائلین دموکراسی غربی، مردم‌سالاری دینی را ترکیبی از دو واژه مردم‌سالاری و دینی دانسته و برای آن، اصالت و مفهوم و تعریف مستقل قائل نشده و آن را دارای ابهامات مختلفی می‌دانند و یا دین را باعث محدود کردن اصل مردم‌سالاری می‌دانند چرا که به نظرشان دین با دموکراسی قابل جمع نبوده و آن را واژه‌ای تحمیلی، تصنعی و محقق ناشدنی است در حال که بسیاری از نظریه‌پردازان اسلامی، اصطلاح مردم‌سالاری دینی را واژه‌ای مرکب نمی‌دانند، بلکه یک حقیقت واحد در جوهره نظام اسلامی می‌دانند، یعنی اگر بنا باشد نظامی بر مبنای دین شکل گیرد بدون پذیرش مردم ممکن نیست.

کلمات کلیدی: مردم‌سالاری، مردم‌سالاری دینی، شهید بهشتی، استوارت میل و جان رالز.

۱- این مقاله مستخرج از رساله دکتری تخصصی است.

۲- دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران.

۳- دانشیار، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران (نویسنده مسئول).

ایمیل: ghaedi1302@gmail.com

۴- استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران.

گسترده‌گی و به روز بودن حوزه علوم سیاسی باعث گردید اندیشمندان این حوزه مفاهیم و موضوعات متعددی را جهت پژوهش مطرح کنند، تقابل و کشمکش‌های پیرامون نقش و جایگاه مردم در نظام‌های سیاسی و شکل‌گیری ساختار و خاستگاه حکومت‌ها، الهام گرفته از آراء و اندیشه‌های متفکران و نظریه‌پردازانی است که دیدگاه خود را در مورد دولت آرمانی، از "پستوی اندیشه" به واقعیت و از "قوه به فعلیت" در آورده‌اند. با توجه به اینکه تشکیل حکومت و دولت، از ضرورت‌های اولیه زندگی سیاسی و اجتماعی انسان‌ها بوده و هست، همچنین در گذر زمان شاهد انواع مختلفی از حکومت‌ها بودیم؛ امروزه نیز بررسی "نقش و جایگاه مردم" در نظریه‌های مربوط به تشکیل حکومت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، تا جایی که "مقبولیت یا عدم مقبولیت مردمی"، مهم‌ترین عامل برای تقسیم نظام‌های سیاسی به "اقتدارگرا و مردم‌سالار" به شمار می‌رود. گرچه امروزه و به ویژه در جوامع غربی "ایده‌آل‌ترین شکل حکومتی" که مطرح بوده و با اقبال بیشتری از طرف نخبگان سیاسی و توده‌های جامعه غربی، مورد پذیرش واقع شده، "دموکراسی" است؛ این مهم باعث شده که اکثر دولت‌ها و لو به ظاهر هم که شده خود را مدافع دموکراسی نشان دهند، به همین دلیل دولت‌های دموکراتیک بدون جلب نظر اکثریت "مردم" نمی‌توانند حکومت کنند.

شهید بهشتی اندیشمندی اهل عمل و عمل‌گرایی اهل نظر و اسلام‌گرایی با ذهن تشکیلاتی و مدافع حق ملت است که نام راستین و کامل جمهوری اسلامی را نظام "امت و امامت" ذکر می‌کند؛ وی خواست و اراده مردمی را عامل اصلی و منشأ تشکیل حکومت می‌داند، ایشان شکل‌گیری حکومت اسلامی بدون "حضور، حمایت و همراهی مردم" را غیرممکن می‌داند و مردم به عنوان یک "دال" در اندیشه و گفتمان وی مطرح است. شهید بهشتی انسان را موجودی خداآگاه، خودآگاه، محیط‌آگاه، آزاد، خودساز و محیط‌ساز معرفی کرده و اسلام را دینی می‌داند که برای این ارزش انسانی، ارج قائل است و از دید وی انسان، آگاه آزاد، آزاد آگاه است و این انسان تاریخ‌ساز و اجتماعی از نظر اسلام یک تعهد بیشتر ندارد و آن "حکومت" است.



تأمل و بررسی در مورد نقش مردم در نظام مردم سالار دینی، به این مقوله برمی گردد که چگونه مردم در جامعه اسلامی، در تشکیل و استقرار نظام سیاسی دلخواه، نقش آفرینی می کنند؟ مقاله و کتاب های بسیاری در مورد دموکراسی و مردم سالاری دینی، به طور مطلق و یا از نگاه شهید بهشتی نوشته شده؛ اما بسیاری از این نوشته ها، آن گونه که شایسته است، زوایای مختلف موضوع را بررسی نکرده و بعضی مواقع دیده شده که افراد و نهادهایی که می بایستی به تفسیر و تحلیل درست آن بپردازند، با کتمان پاره ای از حقایق و نظریه ها، از جمله توجه نداشتن به زوایای مختلف دیدگاه شهید بهشتی، با تحریف پاره ای از دیدگاه های فقهای شیعه و نقل دیدگاه های نادر و کمیاب و طرح مباحثی غیر ضرور، بلکه مضر و غیر مرتبط با بحث مردم سالاری دینی، بر ابهام آن افزوده اند.

در قلمروی سیاست و حکومت داری بحث در مورد جایگاه و نقش مردم در تشکیل، استمرار و نحوه اداره جامعه، دارای ریشه های تاریخی عمیقی است، هر چند که اندیشه سیاسی غرب به کمک امپراتوری رسانه ای و تبلیغات فروان توانسته دیدگاه خود مبنی بر اینکه "دموکراسی تنها روش حکومتی مطلوب" را بر سایر اندیشه های سیاسی تحمیل کند؛ اما امروزه، با افول اندیشه های مارکسیسم و سوسیالیسم و چالش های نظری و عملی که اندیشه لیبرال دموکراسی غربی با آن دست به گریبان است، نظریه مردم سالاری دینی، توجه متفکران زیادی را در داخل و خارج کشور به خود جلب کرده و در عین حال، چالش هایی را در ایران و جهان به همراه داشت. در این مقاله به مطالعه تطبیقی مردم سالاری دینی با تأکید بر آرا شهید بهشتی و استوارت میل و جان رالز پرداخته شده است.

۲- بیان مسئله

تأمل و بررسی در مورد نقش مردم در نظام مردم سالار دینی، به این مقوله برمی گردد که چگونه مردم در جامعه اسلامی، در تشکیل و استقرار نظام سیاسی دلخواه، نقش آفرینی می کنند؟ مقاله و کتاب های بسیاری در مورد دموکراسی و مردم سالاری دینی، به طور مطلق و یا از نگاه شهید بهشتی نوشته شده؛ اما بسیاری از این نوشته ها، آن گونه که شایسته است، زوایای مختلف موضوع را بررسی نکرده و بعضی مواقع دیده شده که افراد و نهادهایی که می بایستی به تفسیر و تحلیل درست آن بپردازند، با کتمان پاره ای از حقایق و نظریه ها، از جمله توجه نداشتن به زوایای مختلف دیدگاه شهید بهشتی، با تحریف پاره ای از دیدگاه های فقهای شیعه و نقل دیدگاه های نادر

و کمیاب و طرح مباحثی غیر ضرور، بلکه مضر و غیر مرتبط با بحث مردم‌سالاری دینی، بر ابهام آن افزوده‌اند.

در قلمروی سیاست و حکومت‌داری بحث در مورد جایگاه و نقش مردم در تشکیل، استمرار و نحوه اداره جامعه، دارای ریشه‌های تاریخی عمیقی است، هرچند که اندیشه سیاسی غرب به کمک امپراتوری رسانه‌ای و تبلیغات فروان توانسته دیدگاه خود مبنی بر اینکه "دموکراسی تنها روش حکومتی مطلوب" را بر سایر اندیشه‌های سیاسی تحمیل کند؛ اما امروزه، با افول اندیشه‌های مارکسیسم و سوسیالیسم و چالش‌های نظری و عملی که اندیشه لیبرال دموکراسی غربی با آن دست به گریبان است، نظریه مردم‌سالاری دینی، توجه متفکران زیادی را در داخل و خارج کشور به خود جلب کرده و در عین حال، چالش‌هایی را در ایران و جهان به همراه داشت.

گروهی به دلیل کارکرد "بد" حکومت‌های به ظاهر اسلامی در گذشته، حکومت اسلامی را چون حکومت‌های تئوکراسی قرون وسطایی معرفی کرده و با مقایسه اسلام و مسیحیت، چهره‌ای متحجرانه و واپس‌گرا، خشن و به دور از آزادی و رعایت حقوق شهروندان و خواست و رأی مردم را، از حکومت اسلامی به نمایش گذاشته‌اند؛ در مقابل عده‌ای دیگر آن را همان نسخه‌ی ترجمه شده دموکراسی غربی ذکر کردند که برای پذیرش افکار عمومی، واژه دین به آن سنجاق شد و چنین بیان می‌کنند که دین در حوزه حکومت و نظام سیاسی، ناکارآمد است و به ناچار باید از الگوهای غربی پیروی کند.

۳- ادبیات پژوهش

۳-۱- ادبیات تجربی

عظیم‌اله نبی‌لو (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان "شبکه قدرت در نظام سیاسی مردم‌سالار دینی در نهج‌البلاغه" بیان داشت: «در اینکه چه کسانی در یک نظام سیاسی می‌توانند در مناصب سیاسی و اجرایی آن قرار گیرند همواره قابل بحث و نزاع بوده و نظام‌های سیاسی با ارائه‌ی چارچوب‌ها و شاخص‌هایی، محدودیت‌ها و ضوابطی را برای آن وضع کرده‌اند. هدف از شبکه قدرت در نظام سیاسی مردم‌سالار دینی که با نگرش سیستمی به نظام‌های اجتماعی مطرح می‌شود و بخشی از سیستم سیاسی را شکل می‌دهد، تعیین سهامداران و سرشاخه‌های قدرت سیاسی است. شفیعی و باقری (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان "بررسی دو خوانش از مردم‌سالاری در جریان‌های اندیشه دینی معاصر ایران" تأثیر رویکرد تفسیری محمد مجتهد شبستری به عنوان



یکی از نوگرایان دینی و آیت‌الله مصباح یزدی به عنوان یکی از نمایندگان جریان اسلام سیاسی فقهاتی بر نوع نگاه آنها به الگوی نظم سیاسی دموکراتیک را مورد بررسی قرار دادند. محمد مجتهد شبستری از روش‌های جدید برای تفسیر متون دینی استفاده کرده و با اتخاذ روش هرمنوتیک، دین را به گونه‌ای تفسیر کرده که قابلیت پذیرش یک نظام دموکراتیک را دارد؛ تا به زعم خودش ایمان مؤمنان متناسب با شرایط روز حفظ شود.

علیرضا پیروزمند (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان "الگوی مردم‌سالاری دینی، اساس مهندسی سیاسی نظام اسلامی" بیان داشت: "این پژوهش درصدد است تا تأثیر مردم‌سالاری دینی بر بهبود مهندسی سیاسی نظام اسلامی را بررسی نماید، بدین منظور با روش توصیفی-تحلیلی، پیوند "ولایت امام، ولایت ولی‌فقیه و ولایت مردم" به مثابه جوهره، سه عرصه‌ی «قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» به عنوان گستره، و «اعتماد، مشارکت و اقتدار» در جایگاه ثمرات مردم‌سالاری دینی معرفی شده‌اند و وضعیت «تولید، توزیع و بهره‌مندی» از قدرت در نظام سیاسی و فرهنگی مورد ارزیابی قرار گرفته و نکات مثبت و منفی واکاوی شده‌اند».

سید علی موسویان (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان "بررسی تطبیقی مبانی، اصول و شاخصه‌های اصلی نظریه‌های مردم‌سالاری دینی از منظر امام خمینی (ره)" انجام داد. در این پژوهش بررسی تطبیقی مبانی، اصول و شاخصه‌های اصلی نظریه‌های مردم‌سالاری دینی از منظر امام خمینی (ره) و مصباح یزدی به عنوان مهم‌ترین الگوهای نظری رقیب برای حکومت در جهان معاصر است، پرداخته می‌شود.

ابوالقاسم نقیعی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان "مردم‌سالاری دینی و تمدن نوین اسلامی" انجام داد. یافته‌ها نشان داد به حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی خویش که مبتنی بر اصول و مقاصد دینی عینیت می‌پذیرد، مردم‌سالاری دینی اطلاق می‌گردد. اصل سلطنت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش، اصل امانت بودن حاکمیت اجتماعی در نزد مردم، اصل شورا، اصل بیعت، وکالت، امر به معروف و نهی از منکر، اصل حق‌مداری انسان در گستره مباحات، اصل عدم ولایت انسانی بر انسان دیگر، اصل آزادی، اصل برابری از جمله مبانی مردم‌سالاری دینی است.

محمدحسین طالبی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان "نقش مردم در نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی (اسلامی)" انجام داد. این پژوهش بر این پیش‌فرض استوار است که نظام سیاسی اسلامی در عصر غیبت دارای محتوای خدا سالاری و شاکله‌ی مردم‌سالاری است و این مدعا را اثبات می‌کند که در نظام مردم‌سالاری دینی (اسلامی)، مردم در راستای داشتن حیات طیبه، با اراده‌ی خویش و

با استفاده از حق "تعیین سرنوشت" خواست خدا را بر خواست خود مقدم می‌دارند؛ لذا در نظام مردم‌سالاری دینی، میان اراده‌ی خدا و اراده‌ی مردم تعارضی وجود ندارد.

۲-۳- ادبیات نظری

۳-۲-۱- مفهوم مردم‌سالاری

دموکراسی به مفهوم جدید آن، به معنای "حاکمیت مردم" است. پیشینه این اصطلاح به آتن در قرن پنجم قبل از میلاد بازمی‌گردد که در آن دموکراسی به معنی "حکومت مردم بر مردم" و برای مردم "آمده است. دموکراسی از دو لفظ یونانی "Demos" به معنای عامه مردم و "kratos به معنای قدرت، حکومت، اداره امور و حاکمیت، گرفته شده است (جلالی، ۱۲، ۱۳۹۲). تعاریف زیادی برای دموکراسی مطرح شده و امروزه "دموکراسی" به سیستمی از حکومت اطلاق می‌شود که به وسیله مردم و از طریق نمایندگان برگزیده‌ی آنها اداره می‌شود، همچنین به اندیشه و تفکری که؛ به آزادی اندیشه، گفتار، دین و دیدگاه‌های سیاسی معتقد است و اصل مساوات و برابری در مقابل قانون را شاخصه "عدالت اجتماعی" می‌داند و هرگونه فشار و اعمال قدرت جز از طریق قانون را محکوم می‌شمرد، دموکراسی گفته می‌شود، در مجموع، می‌توانیم مردم‌سالاری را به مفهوم حکومت به وسیله مردم یا اداره جامعه توسط تعداد زیادی از مردم یا امکان تجلی مشارکت عملی مردم در تعیین و تغییر خط‌مشی‌های حکومتی بدانیم.

۳-۲-۲- مفهوم مردم‌سالاری دینی

نظریه "مردم‌سالاری دینی" ریشه در شالوده‌های تفکر و اندیشه اسلامی دارد و با دموکراسی غربی تعارضی بنیادی دارد. «مردم‌سالاری دینی به معنای ترکیب دین و مردم‌سالاری نیست؛ بلکه یک حقیقت در جوهره نظام اسلامی است؛ چرا که اگر نظامی بخواهد بر مبنای دین عمل کند بدون مردم نمی‌شود، ضمن آن که تحقق حکومت مردم‌سالاری واقعی هم بدون دین امکان‌پذیر نیست» (محمدی، ۱۳۹۶: ۳۲). تئوری حکومت "مردم‌سالاری دینی" از دو مؤلفه "مردم‌سالاری" و "دینی" ترکیب یافته است. مؤلفه اول آن همانند قید "جمهوریت" در نظریه "جمهوری اسلامی" به حقوق و آرای مردم و شهروندان در تعیین نوع حکومت و حاکم تأکید می‌کند (بهرامی، ۱۳۹۸: ۵۴). به تعبیر دیگر این قید، شکل و چگونگی حکومت و تعیین دولتمردان را به عهده مردم می‌گذارد (محمدی، ۱۳۹۲: ۳۲). اما مؤلفه دوم یعنی قید "دینی"، اشاره به محتوا، برنامه و سویه حکومت دارد و به این نکته تأکید می‌کند که حکومت مردم و حاکمان



(مردم سالار)، باید در جهت تقویت آموزه‌های دینی و عمل به آنها باشد (حائری یزدی، ۱۳۹۶: ۴۴). قید "دینی"، حکومت مردم سالار را مقید به مبانی دینی و متعهد به آن می‌کند.

۴- مردم‌سالاری دینی از نظر شهید بهشتی

۱- مقبولیت مردمی و مشروعیت الهی:

رضایت یا عدم رضایت مردم در بحث ظهور و سقوط حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی، نقش اساسی دارد، مقبولیت اساس مشروعیت است؛ منظور از مقبولیت "پذیرش مردمی" است، اگر مردم بدون هیچ اجبار و تهدیدی، در جواب گروهی برای قدرت و حکومت، تمایل نشان دهند و خواستار اعمال حاکمیت از طرف آن فرد یا گروه باشند، در نتیجه حکومتی بر اساس خواست و اراده مردم تشکیل گردد، آن حکومت دارای مقبولیت است.

در ادبیات سیاسی امروزی و در مباحث مربوط به حکومت و دولت، مفهوم "مشروعیت سیاسی" یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین واژگان و مفاهیم علوم سیاسی و به خصوص اندیشه سیاسی است؛ در نظام اسلامی به عنوان یک نظام مردم سالار دینی، نظام حاکم باید از دو رکن مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی برخوردار باشد.

دو رکنی که دقیقاً ناظر به دو مؤلفه مردم‌سالاری و دینی بودن این نظام اشاره دارد. بر خلاف نظام‌های غربی که مشروعیت و مقبولیت با مردم است؛ در نظام اسلامی، مشروعیت و حق حاکمیت را خداوند به حاکم اسلامی می‌دهد نه مردم. چنان که در آیات قرآن آمده است: «انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا...، خداوند بدون نظر سنجی از مردم حاکم و ولی جامعه را تعیین می‌کند یا حضرت علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه وقتی از غضب حق خودش در حاکمیت سخن می‌گوید که فقط خدا و پیامبر صلی‌الله علیه و آله او را انتخاب کرده بودند و اتفاقاً مردم ایشان را به عنوان حاکم نپذیرفته بودند.

بنابراین مردم در اعطای حق حاکمیت به حاکم اسلامی نقشی ندارند؛ حاکم یا به نصب خاص الهی است مثل معصومین علیهم‌السلام یا به نصب عام یعنی تعیین ویژگی‌های حاکم که بر اساس روایات معصومین علیهم‌السلام، در عصر غیبت، فقیه، عادل با کفایت بر این منصب نصب شده است» (صدر، ۱۳۹۴: ۲۳). یکی از شواهد قرآنی که ویژگی‌های حاکم در نظام مردم سالار دینی را تبیین کرده؛ آیات مربوط به جانشینی حضرت داوود (ع) است، طبق آیه ۲۵۱ سوره بقره، حضرت داوود زمامدار عصر خویش بوده: " و قتل داود جالوت و اتاه الله الملك و الحکمه " و در ادامه در آیه ۲۶ سوره ص می‌فرماید: " یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض "، با توجه به آیه

فوق، خداوند متعال " انسان را به عنوان جانشین " خود بر روی زمین معرفی کرده و امروزه بر اساس عقل و فطرت، بایستی حکومت به افراد متخصص و کاردان سپرده شود.

نظام مردم‌سالاری دینی برای تشخیص و سنجش عملکرد خود، دارای شاخص‌هایی مثل مقبولیت مردمی، مشروعیت الهی حاکم با نصب خاص و نصب عام، مشروعیت قوانین، مشورت با مردم و مشارکت آنها در اداره‌ی جامعه و بها دادن به رأی مردم، آزادی مردم در نظام اسلامی و نقد و انتقاد از حاکمان می‌باشد. در بحث مشروعیت قوانین هم در دوران غیبت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف شاخص مشروعیت قوانین، " فقه جعفری " است که عدم مغایرت قوانین با فقه شیعه معیار مشروعیت قوانین است. اما تحقق حاکمیت و نظام اسلامی نیازمند مقبولیت عمومی است.

۲- مشورت با مردم و مشارکت آنها در اداره جامعه:

" مشورت " پدیده‌ای عرفی و عقلی است که پیشینه و قدمتی به بلندای تاریخ بشری دارد؛ انسان‌ها در طول تاریخ برای رسیدن به نتیجه‌ی بهتر اهداف والای خود، در تصمیم‌گیری‌های مهم خود، با صاحبان فکر و اندیشه، علم و خرد، مشورت می‌کردند. در جامعه مدنی مشارکت سیاسی به عنوان حقی برای افراد مشخص شده، همچنان که " روسو " مشارکت سیاسی را دخالت در مدیریت جامعه و حاکمیت می‌داند، در جامعه‌ی اسلامی مشارکت مردم نه تنها یک حق، بلکه تکلیف است که لزوم دخالت مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی را نشان می‌دهد. یکی از مظاهر آشکار آزادی و مشارکت فعال سیاسی در اندیشه اسلامی " بیعت " است که در صدر اسلام شاهد " بیعت " های مهم و سرنوشت سازی از سوی گروه‌های مختلف مردم با پیامبر و حاکمان دینی بودیم که هر کدام باعث شده سرنوشت جامعه اسلامی به گونه‌ای دیگر رقم بخورد، در ادامه بحث به مواردی اشاره خواهیم نمود.

هر چه مشارکت در جامعه فراگیرتر باشد، رفتار افراد در جامعه به هنجارتر، عقلایی و منطقی‌تر می‌شود و از بیگانگی مردم با حکومت، بی‌اعتمادی، بی‌تفاوتی و تک‌روی جلوگیری می‌شود، همچنین عدم وجود روحیه تعاون و همکاری و توجه به منافع شخصی و عمومی را تقلیل می‌دهد؛ چون انسان موجودی اجتماعی و مخاطب دین اسلام و کتاب مقدس قرآن، " مردم " می‌باشد و هدف از این مخاطب قرار دادن ها، رساندن انسان به کمال و ساختن مدینه فاضله‌ای است که تنها با مشارکت فعال مردم در امور مختلف سیاسی و اجتماعی است که می‌توان امیدوار بود به اهداف مورد نظر قرآن و دین اسلام رسید.



می‌توان گفت " صریح ترین " آیه در مورد لزوم تبعیت دولت از افکار عمومی و رأی صاحبان اندیشه سیاسی یا همان مشارکت سیاسی مردم، آیه ۶۱ سوره توبه است که به اعتراض منافقان و فرصت طلبان به ویژگی بارز " مردمی بودن پیامبر " اشاره می‌کند و نه تنها نسبتی را که منافقان به پیامبر اکرم (ص) داده اند، نفی نکرده؛ بلکه بر آن تأکید نموده، این صفت را منافقان به عنوان صفت " ذم " رسول اکرم (ص) یاد کرده‌اند، اما خداوند متعال به عنوان صفت " نیکو و پسندیده " از آن یاد کرده و می‌فرماید: " وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنُ قُلٍّ أَدْنُ خَيْرٍ لَّكُمْ " (توبه، ۶۱) و بعضی (از منافقان) هستند که دائم پیغمبر را می‌آزارند و می‌گویند: او شخص ساده و زود باوری است.

۳- آزادی مردم و گروه‌های سیاسی در نظام اسلامی:

بدون شک، آزادی از گران‌بهاترین و بزرگ‌ترین نعمت‌های زندگی و سرمایه‌های سعادت مادی و معنوی انسان‌هاست. میل به آزادی با فطرت و سرشت بشر آمیخته شده و از مطبوع‌ترین و گواراترین خواسته‌های طبیعی آدمی است. در اندیشه و تعالیم اسلامی، تکریم و بزرگداشت انسان که آیات متعدد قرآن و روایات نقل شده بیانگر آن است، مفهوم بسیار لطیف و در عین حال گسترده‌ای است، به نام " آزادی "؛ که تمام ارزش‌ها، خوبی‌ها و کمال انسانی را در خود جای داده و اصلی است محکم و متقن در معرفی و بیان مقام و منزلت انسان. " آزادی "، نه تنها یکی از حقوق مسلم انسان‌هاست، بلکه از ویژگی‌های فطری، ذاتی و از حدود و موجودیت انسان‌ها به شمار می‌آید. نوع نگرش مکاتب فکری به انسان‌ها، باعث رقم خوردن سرنوشت سیاسی - اجتماعی انسان می‌شود زیرا بر اساس همین نگرش‌ها، نظریه‌های سیاسی شکل گرفته، نظام‌های سیاسی تشکیل می‌شوند و در ادامه حکومت‌ها بر پایه همین اصول و نگرش‌ها به " عمر کوتاه یا درازمدت خود " ادامه می‌دهند.

انسان از نظر خداوند " موجودی است آزاد و مستقل " که می‌تواند سرنوشت خودش را تغییر بدهد؛ طبق آیه شریفه " إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ " (رعد، ۱۱)؛ سنت الهی بر این اصل استوار است؛ تا هنگامی که انسان‌ها تمایل و رغبتی برای تغییر زندگی اجتماعی خود نگیرند، خداوند نیز تغییری در زندگی آنها ایجاد نمی‌کند، در آیه " إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ " (انسان، ۳)، به وضوح تصریح می‌کند؛ ما راه راست و هدایت را به شما نشان دادیم، خواه شکرگزار و سپاسگزار باشید و خواه ناسپاس، خداوند در این آیه انسان را بدون هیچ گونه اجبار و اکراهی " مخیر " به انتخاب راه و

مسیر سنگلاخی و پرپیچ‌وخم زندگی در رسیدن به کمال نمود. یکی دیگر از شاخص‌های نظام مردم‌سالار دینی بحث آزادی مردم در چارچوب دین و ارزش‌های دینی است.

۴- نقد و نصیحت حاکم اسلامی:

یکی دیگر از شاخص‌های مردم‌سالاری دینی از منظر و نگاه آیت‌الله بهشتی، بحث "نقد و انتقاد" نسبت به حاکم و کارگزاران نظام اسلامی است. در نظام مردم‌سالاری دینی مردم این حق را دارند که نسبت به رفتار حاکم اسلامی "نقد و نصیحت" داشته باشند و احیاناً اشکال و ایراد خود نسبت به رفتار وی را، بدون ترس و لکت زبان بیان دارند. این مسئله در قالب اصولی مثل "النصیحه لائمة المسلمین و اصل امر به معروف و نهی از منکر" توسط اندیشمندان اسلامی پذیرفته شده است.

مردم می‌توانند به عنوان خیرخواه حاکم و جامعه اسلامی نظرات خود نسبت به حکومت و شخص حاکم را آزادانه بیان نمایند و یا از باب امر به معروف و نهی از منکر، حاکم و کارگزاران حکومتی را به نسبت به انجام یک معروف امر نمایند و از انجام یک منکر پرهیز دهند. این مسئله در سیره عملی و حکومتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجود دارد. ایشان خطاب به مردم زمان خود آنها را به گفتن حق و اظهارنظر عادلانه تشویق می‌کنند و می‌فرمایند: «پس از گفتن حق یا رأی زدن در عدالت بازنايستيد که من نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است. ایشان با نهی مردم از چاپلوسی نسبت به حاکمان و پیگیری شکایات و گزارش‌های رسیده نسبت به والیان و منصوبان حکومتی خود زمینه را برای نقد و انتقاد از طرف مردم فراهم می‌کردند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱).

"قانون‌مداری و رعایت اصول قانونی" باعث جلوگیری از رشد و گسترش "دیکتاتوری و استبداد رأی" در جامعه اسلامی می‌شود. قانون محوری و قانون‌مداری از اصول اساسی اندیشه شهید بهشتی هستند؛ ایشان قبل از مردم، ابتدا مسئولین نظام سیاسی را به رعایت قانون و قانونمندی توصیه می‌کند و معتقد است: "اگر کارگزاران جمهوری اسلامی در اجرای قانون، عدالت نداشته باشند و منصف نباشند، مردم طبق حدیث نبوی "الناس علی دین ملوکهم" به تبعیت از آنها، قانون را در جامعه رعایت نمی‌کنند و نوعی لاپابالی‌گری، بی‌بند و باری و هرج و مرج در جامعه به وجود می‌آید، این مشخصات در شأن و منزلت جامعه علوی و اسلامی نیست". از دیدگاه آیت‌الله شهید بهشتی: «اصل عمل به قانون و رعایت حدود، امری عقلایی است، دین اسلام رعایت قوانین



شرعی و عمل به آنها را از واجبات می‌داند و همگان را به دست‌یابی به سعادت دنیوی و اخروی فرا می‌خواند» (بهشتی، ۱۳۷۰: ۱۹).

۵- شایسته‌سالاری:

آیت‌الله سید محمدحسینی بهشتی مسئله "توان، لیاقت و شایستگی افراد" را جزئی از بحث عدالت می‌داند و این اصل را مهم‌ترین اصل اداره جوامع قرار داده و معتقدند که هر جایگاه و پست مدیریتی به تناسب، به توان، خلاقیت، شایستگی و تخصص خاصی نیاز دارد و جایز نیست افراد هر کدام به جای دیگری قرار گیرند.

شایسته‌سالاری مبتنی بر شایسته‌خواهی و شایسته‌گزینی است، ایشان ضمن اعتقاد راسخ به "شایسته‌سالاری"، مخالفت افراد با خودش را، به دلایل شخصی و حتی عقیدتی؛ دلیلی بر عدم استفاده از آنها نمی‌داند، چون خودش را معیار و میزان "حق و باطل" نمی‌داند، حتی از سپردن امور مهم و حساس به افرادی سخن گفته که به دلایلی با ایشان مخالف بودند.

بر اساس این دیدگاه، عادل‌ترین، آگاه‌ترین، باتقواترین و باتدبیرترین افراد به سمت کارگزاری حکومت اسلامی گمارده می‌شوند. در رأس کارگزاران، حاکم اسلامی قرار دارد که باید همه این ویژگی‌ها را در حد بالا داشته باشد. تشخیص این امر نیز پس از انتخاب مردمی، توسط خبرگان رهبری انجام می‌گیرد (بهشتی، ۱۳۸۰: ۴۳).

۶- ارتقاء آگاهی و دانش مردم:

شهید بهشتی با آگاهی و بینش‌الایی که داشتند، به نقش "دانش و آگاهی" مردم، جهت ایجاد تغییرات لازم، حضور در صحنه و حمایت از نظام سیاسی، تأکید نمود و در همین راستا می‌فرماید: «لازم است که عنصر اصلی "مردم‌سالاری" یعنی انتخاب و تجلی اراده مردم در عرصه تصمیم‌گیری بر پایه "معرفت و آگاهی" باشد، اگر عنصر اصلی مردم‌سالاری (انتخاب و تجلی اراده مردم در عرصه تصمیم‌گیری‌های سیاسی - اجتماعی) بر پایه معرفت و شناخت کافی نباشد، محتوای مردم‌سالاری دینی رعایت نشده است. به همین جهت، باید آگاهی و معرفت کافی در خصوص اهداف مردم‌سالاری و عنوان‌های مورد نظر برای انتخاب شدن، وجود داشته باشد و رفتارهای انتخابی نیز بر همان اساس، سامان پذیرد؛ حتی تکلیف و وظیفه که در مشارکت مردمی وجود دارد، منوط به شناخت است و بدون شناختن، دانستن و خواستن، تکلیفی در این زمینه محقق نمی‌شود» (بهشتی، ۱۳۸۷: ۱۱).

۷- آزادی در انتخاب رهبری و مسئولین نظام:

برگزاری همه‌پرسی برای تعیین نوع نظام سیاسی؛ برگزاری انتخابات آزاد برای انتخاب غیرمستقیم رهبری، انتخاب مستقیم رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری و شورای شهر و روستا؛ بهترین مثال و نمونه در اثبات آزاد بودن مردم در نظام سیاسی جمهوری اسلامی، برای انتخاب کارگزاران و مدیران ارشد نظام می‌باشند.

آیت‌الله سید محمدحسینی بهشتی به عنوان فقیه، عالم و اسلام‌شناس معتقد شیعی معتقد است: «بزرگترین شعار اسلام آزادی است و انسان تا آزاد نباشد، انسان نمی‌ماند؛ در بینش دینی، انسان موجودی آزاد و مختار است و حق تعیین سرنوشت خود را دارد و می‌تواند رهبری شایسته و کارآمد برای خود انتخاب کند.

به اعتقاد پیروان مکتب تشیع؛ پیامبر و امام باید معصوم و از گناه، خطا و اشتباه مصون باشد، تعیین پیامبر و امام باید از طرف خدا باشد؛ زیرا جز خدا کسی نمی‌داند معصوم کیست، در جامعه دینی، حاکمان منتخب، پاسخگوی مردم و خدمتگزار واقعی آنان خواهند بود، در حقیقت، مردم در این نظام، محوریت ویژه‌ای برای انتخاب و به قدرت رساندن کارگزاران دارند» (بهشتی، ۱۳۸۷: ۵۷-۵۹).



۸- خدمت بی منت به مردم:

با بررسی دقیق و عمیق "مجموعه تقریرات و سخنرانی‌های شهید بهشتی"، به خوبی متوجه می‌شویم و می‌بینیم که شهید بهشتی؛ "کسب قدرت" را لازم می‌داند، اما با هدف خدمت بی منت به مردم و آبادانی حکومت اسلامی و هرگونه بهره‌برداری شخصی، جناحی و گروهی از قدرت را نفی می‌کند و کسانی که در سودای کسب منافع عده‌ای قلیل از طریق قدرت طلبی هستند را قدرت پرستانی معرفی می‌کند که برای بقا و تداوم حکومت اسلامی خطرناک هستند.

شهید بهشتی در همین زمینه می‌فرماید: «در جمهوری اسلامی حکومت و قدرت، برای خدمت است و تنها حکومت و قدرتی که در جهت خدمت خالصانه به مردم باشد مشروعیت دارد و حکومت و قدرتی که در این جهت نباشد، مشروعیت ندارد، حکومت یعنی شرائط و امکانات بیشتر خدمت را در اختیار گرفتن، هرکسی شرایط و امکانات بیشتر خدمت در اختیارش بگذارند، وظیفه و مسئولیتش در جهت خدمت به مردم خود به خود سنگین‌تر می‌شود. انقلاب اسلامی ما تا وقتی که تمام افراد قرار گرفته در شبکه حکومت عاشقان خدمت بی منت به مردم نشوند به مرحله مطلوبش در بافت و ساخت حکومت نرسیده است» (بهشتی، ۱۳۷۴: ۲۷۴).

۹- نظارت بر رفتار و عملکرد مسئولین:

هدف اساسی از "مسئولیت عمومی و نظارت همگانی" به منظور حسن اجرای قانون و جلوگیری از شیوع فساد در جامعه و اصلاح امور است. پس از تشکیل حکومت دینی، مردم موظف به حضور در صحنه سیاست و نظارت بر رفتار و برنامه‌های اجرایی کارگزاران هستند. ارزیابی و قضاوت مردم، عامل مثبتی در مسیر عملکرد حکومت است و در بیشتر مواقع مهم‌ترین مانع برای جلوگیری از "ظلم و ستم حاکمان به حقوق توده‌های مردم" می‌باشد، همچنان که حضرت امام خمینی (ره) "نظارت و انتقاد، برای ساختن و اصلاح امور" را لازم می‌دانست.

مردم همواره بر ولی منصوب ناظرند تا بدعت و سیره خلاف قرآن و دستورات پیامبر - صلی الله علیه و آله - صورت نگیرد. یکی از جلوه‌های بارز نظارت، از دیدگاه شهید بهشتی، "نصیحت کردن" است. برخورد خالصانه و صادقانه با حاکم، نه به معنای طرفداری محض از او و نه به معنای مخالفت مطلق با اوست، بلکه بدین معناست که اگر مردم او را عادل می‌دانند، از او اطاعت کنند و اگر او را گناهکار یا خطاکار می‌بینند، به او تذکر دهند (بهشتی، ۱۳۸۷: ۳۳).

۱۰- تأمین عدالت اجتماعی:

شهید آیت‌الله بهشتی، جامعه اسلامی را جامعه قسط و عدل می‌داند، ایشان تأمین عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی را از ویژگی‌های ماهوی و جدایی‌ناپذیر یک جامعه اسلامی معرفی می‌کند. و می‌گوید: «هر جا که می‌گویند دین و اسلام هست و عدالت اجتماعی نیست بدانید که آن دین و اسلام قلبی است» (بهشتی، ۱۳۸۴: ۱۷۵). «عدالت» از نظر شهید بهشتی، محصول حکمت، شجاعت و عفت است. یعنی تنها با توجه همزمان به خردورزی و تدبیر و خلوص عقیده می‌توان مدعی رعایت عدالت در جامعه شد، همچنین از دیدگاه ایشان و بر مبنای تعریفی از عدالت که به حضرت علی (ع) منسوب است، «عدالت به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود است».

از دیدگاه شهید بهشتی یکی از مهم‌ترین اصول حکمرانی مردمی و شایسته، «عدالت اخلاقی و رفتاری مسئولین» نظام سیاسی است؛ اگر کارگزاران جمهوری اسلامی در اجرای قانون، عدالت نداشته باشند و منصف نباشند، مردم به تبعیت از آنها، قانون را در جامعه رعایت نمی‌کنند، ایشان در این زمینه می‌فرمایند: «تمام مسئولین مملکتی (اعم از بخشدار، فرماندار، شهردار و...) باید عادل باشند، هر چه میزان مسئولیت بالاتر برود، درجه عدالت باید بیشتر شود و ... در نظام اسلامی، مقامات مسئول باید طوری باشند که بتوان پشت سر آنها نماز خواند» (بهشتی، ۱۳۸۸: ۱۴۸).

۱۱- رعایت کرامت و منزلت انسانی:

آیت‌الله سید محمدحسینی بهشتی به عنوان فقیه و اسلام‌شناس، در رابطه با «حفظ منزلت و کرامت افراد» در جامعه اسلامی در راستای «حق انتخاب و آزادی» انسان‌ها؛ اعتقاد راسخ و عملی دارد، ایشان در این زمینه می‌فرمایند: «مردم‌داری دینی در لباس حکومت، در صدد دستیابی و نهادینه‌سازی کرامت و ارزش والای انسانی از طریق ارائه یک نظام کارآمد است.

برای کارآمدی نظام، اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرائط، عنصری مهم و حیاتی است. انسان در حکومت «مردم‌سالاری دینی» از چنان منزلت و کرامتی برخوردار است که «جان، مال، حقوق، مسکن، حیثیت، آبرو و شغل» او از هر گونه تعرضی - مگر مواردی که قانون تجویز می‌کند - مصون است، همچنین با هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، زندانی و یا تبعید شده، به مخالفت می‌پردازد (بهشتی، ۱۳۹۰: ۳۹).

۱۲- ظلم‌ستیزی و مبارزه با ستمگران:



از دیدگاه آیت الله شهید بهشتی به عنوان عالم و فقیه مسلمان؛ مذهب " تشیع و شیعه بودن " در مبارز بودن، نهراسیدن از صاحبان زر و زور، آماده بودن برای مبارزه با ظلم و بی عدالتی و تلاش جهت استقرار و نهادینه شدن عدالت در جامعه، خلاصه می شود، ایشان خصلت ذاتی و واقعی مذهب تشیع را، " ظلم ستیزی " ذکر می کند و در زمینه " ظلم ستیزی " دولت مردم سالاردینی، می فرماید: «حکومت و نظام سیاسی مردم سالاری دینی، هرگونه ستمگری، سلطه گری و سلطه پذیری را در دو عرصه داخلی و بیرونی نفی می کند. در درون، اشکال مختلف استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی را مردود می داند و در عرصه خارجی، طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب را پی می گیرد و استخدام کارشناسان خارجی را - در آنجا که بیم نفوذ، سلطه و ظلم آنها بر کشور اسلامی و مردم مسلمان می رود - نمی پذیرد و حتی می کوشد از سلطه اقتصادی بیگانه بر امور مالی و تولیدی کشور جلوگیری کند و در ابعاد سیاست خارجی، هرگونه قراردادی را که موجب سلطه بیگانه ستمگر بر منافع طبیعی، اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور می گردد، منع می کند (بهشتی، ۱۳۸۷: ۵۶).

۱۳- اعتدال اقتصادی:

شهید بهشتی، جامعه اسلامی را جامعه قسط و عدل می داند. تأمین عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی را از ویژگی های ماهوی و جدایی ناپذیر یک جامعه اسلامی معرفی می کند. و می گوید: «هر جا که می گویند دین و اسلام هست و عدالت اجتماعی نیست بدانید که آن دین و اسلام قلبی است» (بهشتی، ۱۳۸۴، ۱۷۵).

در اندیشه ایشان به عنوان فقیه و عالم دینی معتقد به تعالیم اسلامی، "عدالت اقتصادی" یکی از مهمترین ویژگی های نظام "مردم سالاردینی"؛ در جهت کاستن از فقر و بدبختی های مردم مسلمان و گسترش عدالت در بین اقشار مختلف جامعه به دور از وابستگی های سیاسی، نژادی، قومی و طبقاتی می باشد، شهید بهشتی در کتاب "اقتصاد اسلامی" به دنبال آرمان گرایی دینی و جدیت در پیاده سازی احکام اقتصادی مبتنی بر اصول اسلامی است، ایشان در همین کتاب، گام های اولیه برای مقابله با پدیده شوم "ربا" را در نظام اقتصادی محکم برداشت، شهید بهشتی در مورد "عدالت اقتصادی" می فرماید: «"میانروی و اعتدال" نقطه موزون و پایدار در ساختار نظام مردم سالاردینی است، هر انسان سلیم النفس و بی غرضی را جذب می کند؛ البته اعتدال در سایه "عدالت" تحقق می یابد و اگر عدالت نباشد، اعتدال معنا پیدا نمی کند، به همین دلیل در نظام اقتصادی یک حکومت مردم سالار دینی، اقتصاد بر سه بخش: تعاونی، خصوصی و

دولتی قرار دارد و دولت مؤظف خواهد بود ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت و... را گرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن صاحب حق، آن را به بیت‌المال بسپارد» (بهشتی، ۱۳۸۷: ۹۸).

۱۴- توسعه اجتماعی:

شهید بهشتی در صفحه ۴۳ کتاب "نقش آزادی در تربیت کودکان" و در صفحه ۳۵ کتاب "سه گونه اسلام" بیان کرده: "ساختن یک جامعه نمونه مبتنی بر تعالیم اسلام، یک تکلیف قرآنی است"، همچنین در کتاب "بایدها و نبایدها" تأکید نموده: "بهترین تبلیغ برای اسلام، تنها ادعای صرف نیست، بلکه ساختن جامعه نمونه مورد نظر قرآن است. شهید آیت‌الله سید محمدحسینی بهشتی "پنج" محور را برای حرکت به سمت "توسعه اجتماعی و پیشرفت"، حیاتی می‌داند: "شفافیت، عدالت، مشارکت، دورنگری و اجرای کارآمد". برای نمونه شهید بهشتی در کتاب "بانکداری، ربا و قوانین مالی اسلام"، برخورداری‌ها در اسلام را متناسب با صلاحیت‌ها می‌داند، ایشان لازمه این کار را، برقراری و ایجاد "شفافیت" در امور حکومت‌داری و سیاست‌گذاری‌ها می‌داند.

۵- اندیشندان غربی:

۱- فقدان معیار تفکیک:

نظریه لیبرال دموکراسی بین حیطه خصوصی و عمومی قائل به تفکیک است؛ اما آیا تمایز بین گستره خصوصی و عمومی امکان‌پذیر است؟ در پاسخ به این سؤال، جان استوارت میل به عنوان نظریه‌پرداز معروف لیبرال دموکراسی، فعالیت‌ها و رفتارهایی که مضر به حال دیگران نباشد را ممیزه حیطه‌های عمومی از خصوصی می‌داند؛ ولی این معیار آنقدر مبهم است که در نظر و عمل نمی‌تواند قلمرو خصوصی را از عمومی منفک نماید و حیطه اختیارات مداخله دولت در حوزه زندگی افراد را مشخص سازد. البته جان استوارت میل در مقابل ضروری که افراد به خود وارد می‌کنند، ساکت است. از این رو، معلوم نیست کدام رفتار دولت و ملت در عرصه‌های عمومی و خصوصی مجاز و کدام یک غیر مجاز است؟ به علاوه، اگر ملاک و معیار انفکاک در حوزه عمومی و خصوصی، به عهده افراد سپرده شود، طبیعی خواهد بود که ملاک‌های متفاوتی عرضه گردد و نوعی هرج و مرج بر زندگی اجتماعی سایه افکند. (طیبی، ۱۳۸۵).

۲- حقیرسازی انسان:



نظریه لیبرال دموکراسی، تلقی ویژه‌ای از انسان دارد و آن این که انسان موجودی زیاده‌طلب و خودخواه است. لیبرال دموکرات‌ها برای کنترل کردن انسان خودخواه از منفعت‌جویی‌های شخصی، خود را نیازمند تصویب حقوق و قانون می‌بینند. این مقررات که در حقوق بشر غربی گرد آمده، اولاً: جنبه فردگرایی پیدا کرده است و به همین دلیل، گرایش به تجزیه وحدت اجتماعی دارد؛ به تعبیر کانت، این مساله، محل احترام به دیگران است. ثانیاً: تنها، نقش اصلاح‌کننده - و نه تربیت‌کننده - دارد و صرفاً برای مقابله با برخی - و نه همه منفعت‌جویی انسانی - طرح شده است. به هر حال، تعیین حقوق و ملزم ساختن انسان به رعایت آن با این نظریه محوری لیبرال دموکراسی که انسانها آزادند و هیچ چیزی آزادی آنها را منع نمی‌کند، مغایر است. پس، نباید از این سخن لوین: حقوق بشر ابزار اصلی احراز کرامت انسانی در درون نظریه لیبرال دموکراسی است، شگفت‌زده شد. (مددپور، ۱۳۹۲).

۳- دموکراسی، یعنی استثمار:

نظریه لیبرال دموکراسی، هیچ دلیل قابل قبولی برای پذیرش و یا طرد استثمار ارائه نمی‌کند. بنابراین، توجهی به ناعادلانه بودن دستمزدها و دیگر مبادلات و معاملات بازار ندارد. از این رو، می‌توان این نظریه را موافق با جانبداری از بازار و یا در واقع مدافع سرمایه‌داری قلمداد کرد؛ به عنوان مثال، اقتصاد سرمایه‌داری، بازار را نظامی می‌داند که در آن، کالا و خدمات از طریق توافق داوطلبانه انجام می‌گیرد؛ اما آیا در یک معامله، استثمارشونده و استثمارکننده به منزله دو فرد مساوی با هم مواجه می‌شوند؟ پس نباید، مجاز بودن بازار سرمایه‌داری به کاهش امکانات و آزادی افراد، شگفتی کسی را برانگیزد. در حقیقت، سرمایه‌داری نمی‌تواند بدون نهادهای سیاسی لیبرال دموکراتیک تولد و تداوم یابد. البته، نهادهای لیبرال دموکراسی نیز، در صورت مرگ سرمایه‌داری قادر به بقای طولانی نیستند؛ چون دموکراسی و سرمایه‌داری، از لحاظ تاریخی همزاد و مرتبط با هم هستند و با فنای سرمایه‌داری، تبلیغات سیاسی و انتخاباتی که از مؤلفه‌های اساسی نظام‌های لیبرال دموکراسی است، رنگ می‌بازد. (هابرماس، ۱۳۷۹).

۴- بی‌حسی سیاسی:

در نظام‌های لیبرال دموکراسی که اساساً بر نمایندگی استوارند، در فواصل بین انتخابات، گردش کار بر عهده نمایندگان است و انتخاب‌کنندگان، منفعل و از چرخه قدرت دورند. شاید این مساله، موجب کاهش مشارکت سیاسی یا بی‌حسی سیاسی رأی‌دهندگان، حتی در پاره‌ای از موارد به سطوحی پایین‌تر از استانداردهای قابل قبول شده است. البته، این بحران در دهه‌های اخیر،

حادثه شده است؛ زیرا اولاً: توسعه ارتباطات به توسعه هوشیاری و آگاهی مردم از ناتوانی دولت‌مردان منجر شده و آن نیز، در واکنش به این ناتوانی، سهم مشارکت سیاسی خود را کاهش داده است. گسترش علوم نیز، نخبگان و مدیران منتخب مردم را با ناتوانی بیشتری در اداره جامعه مواجه کرده است؛ چون تسلط نسبی در همه حوزه‌های علمی برای مدیریت بهینه، ناممکن است. ثانیاً: جهانی‌سازان با استفاده از ثروت و قدرت، بر نهادهای تصمیم‌گیری تأثیر می‌گذارند و مراجع قدرت و مراکز تصمیم‌گیری را از تمرکز و تعقل دور می‌سازند. ثالثاً: خطرات جغرافیایی، سیاسی و امنیتی افزایش‌یافته و مانعی برای ارائه بحث‌های مجامع تصمیم‌گیری به مردم شده است (هولاب، ۱۳۹۳).

۵- نابرابری:

جان رالز (فیلسوف سیاسی آمریکا و نظریه‌پرداز عدالت اجتماعی) معتقد است که در نظام لیبرال دموکراسی، نابرابری اقتصادی و اجتماعی وجود دارد. حذف این نابرابری برای نظام‌های لیبرال دموکراسی، نه ممکن است و نه مطلوب؛ زیرا پیروان این نظام ایمان دارند که نابرابری باعث ایجاد رقابت و آن هم، به افزایش قدرت و ازدیاد ثروت می‌انجامد؛ اما در عوض، این افزایشها، به کاهش فقر و توزیع عادلانه خدمات و ثروت نمی‌انجامد. البته، رالز آرزو می‌کند که نابرابری‌ها به گونه‌ای کنترل و دایت شود که بیشترین منفعت و سود را نصیب فقیرترین و محتاج‌ترین افراد جامعه نماید. بنابراین، رالز خواهان رفع نابرابری نیست؛ بلکه در صدد توزیع عادلانه نابرابری و بهینه‌سازی آن است. با این حال، او می‌افزاید برابری فرصت نیز برای همه اعضای جامعه به منظور نیل به مناصب سیاسی و اجتماعی در نظام‌های لیبرال دموکراسی دیده نمی‌شود؛ ولی بعید به نظر می‌رسد رالز، خواهان حذف نابرابری فرصت باشد. (هیوود، ۱۳۸۸).



۶- ستیز با آزادی:

تفاوت دموکراسی حقیقی با دموکراسی لیبرال، در ستیز لیبرال دموکراسی با آزادی است. دموکراسی حتی در جوامع عقب‌نگاه داشته شده و ناآگاه نیز، دشمن دموکراسی واقعی یا همان آزادی انسانی است. از این رو، می‌توان دموکراسی را به دموکراسی آزاد و متعهد تقسیم کرد و دموکراسی آزاد یا غیر متعهد را همان حکومت‌های آزادی دانست که با رأی مردم روی کار می‌آیند و تعهدی جز آنچه مردم می‌خواهند، ندارند. در این دموکراسی که همان دموکراسیهای لیبرال امروز غرب است، آزادی به معنای رهایی از قید و بندهای انسانی و دینی تعریف می‌شود. این معنا از آزادی، ستیز با آزادی حقیقی و تکامل دهنده است که علت آن، جایگزینی دموکراسی رایبها به جای دموکراسی راسها یا شایسته‌ها و شایستگان است.

پس، رهبران انقلابی نباید در دام لیبرالیسم بغلطند و سرنوشت انقلاب و تحولات مردم محور را به دموکراسی رایبهای بی ارزش و خریداری شده واگذارند و انقلاب را بازیچه جعل، خرافه و غرض نمایند. در این باره، نیچه هم، بشدت مخالف لیبرال دموکراسی بود و عقیده داشت که عملکرد مدعیان آزادی، دموکراسی و حقوق بشر، کاملاً ریا، دروغین و مکارانه است و با ابزار دروغین نشر آزادی، هم خود و هم دیگران را می‌فریبد. (حسینی، ۱۳۹۰).

۷- بحران مفهومی:

برخی از بحرانهایی که نظام لیبرال دموکراسی با آن مواجه است، بحران‌های مفهومی است؛ به این معنا که اگر در چند دهه قبل، لیبرال دموکراسی به عنوان یک جامعه آرمانی مطرح بود و تصور می‌شد که جوامع بشری بتدریج به سوی حاکمیت بخشی به رأی و خواست اکثریت مردم در پیش است؛ ولی امروز، خلاف آن تصور به وقوع پیوسته است و عملاً نیز، لیبرال دموکراسی در معدودی از کشورهای جهان حاکم است و در این تعداد معدود هم، به جای دموکراسی، آریستوکراسی و سلطه دارد. آلن تورن، جامعه‌شناس مشهور و معاصر فرانسوی، در کتاب دموکراسی چیست؟ در این باره می‌نویسد: دموکراسی ادعا می‌کند تنوع خواسته‌ها را می‌پذیرد؛ به این تنوع، احترام می‌گذارد؛ آنها را به رسمیت می‌شناسد و به هر کسی حق می‌دهد که شیوه زندگی شخصی خود را انتخاب کند؛ در حالی که دموکراسی فرانسوی، دختران مسلمان را از مدرسه اخراج می‌کند؛ به آنها اجازه استفاده از حجاب را نمی‌دهد و علی‌رغم مخالفت آنها، توجهی به خواسته‌ها و نیازهای آن نمی‌کند و به حق آنها در انتخاب شیوه خاصی از زندگی اعتنایی ندارد. البته لیبرال دموکراسی با بحران‌های دیگری مثل بحران معرفتی، اخلاقی و سیاسی

نیز مواجه است که به پیش‌بینی برخی از اندیشمندان، سرانجام، سقوط و فروپاشی آن را در پی خواهد داشت. (قوی، ۱۳۹۴).

۸- تعارض آزادی و برابری:

تعارض بین آزادی و برابری، یکی از مهم‌ترین تعارض‌هایی است که در فلسفه سیاسی غرب و در اندیشه و نظام لیبرال دموکراسی وجود دارد؛ به این معنا که اگر همه مردم با هم برابر باشند، آزادی آنها به خطر می‌افتد؛ زیرا ایجاد برابری محتاج مداخله دولت در زندگی شخصی افراد است. همچنان که اگر همه مردم آزاد گذاشته شوند، به برابری آنها لطمه وارد می‌شود؛ زیرا، توان هر فرد در بهره‌گیری از آزادی برای کسب ثروت متفاوت است؛ پس ثروت افراد متفاوت می‌گردد و این همان نابرابری است. بر تضاد بین آزادی و برابری، اندیشمندانی نظیر فریدریش هایک، رابرت نوزیک و میلتون فریدمن هم مهر تایید زده اند و برخی از نظریه‌پردازان معاصر مانند ژوزف شومپتر به آن علت که دموکراسی نتوانسته است وضعیت بغرنج میان آزادی و برابری را حل کند - آن دو را از اجزای دموکراسی به شمار نمی‌آورند (مددپور، ۱۳۹۲).

البته در عرصه واقعیت‌های دموکراسی، برابری یک امر صوری است. در واقع، دموکراسی نه به معنی برابری انسانها و نه به معنی برابری ثروت و نه به معنای همسانی فرصت برای همگان است. سرمایه‌داری نیز - که همزاد و همراه دموکراسی است - یعنی نابرابری. به علاوه، سرمایه‌داری، محدودیت‌هایی را در حق برابر و بدون فشار مشارکت سیاسی فراهم می‌آورد.

۹- استبداد اکثریت:

بر قانون اکثریت در نظام لیبرال دموکراسی، انتقاداتی وارد است. از جمله: در این نظام، همه، حق دارند که با رأی برابر در امور سیاسی و دولتی شرکت کنند؛ در این صورت، رأی‌گیری به منزله تصمیم‌گیری توسط اکثریت مردم خواهد بود؛ اما آیا همه، صلاحیت رأی دادن و قوه تشخیص و انتخاب کردن را دارند؟ نویسنده کتاب مبادی فرانسه معاصر، در پاسخ به این سؤال می‌نویسد: ده میلیون نادان را که روی هم بگذارید، یک دانا نمی‌شود (حسینی، ۱۳۹۰). این سخن به آن معناست که آیا خطاها یا آرای نادانان را با هم جمع کنید، حقیقتی از آن ساخته نمی‌شود؟ آیا پرجمعیت‌ترین جوامع و یا پرجمعیت‌ترین بخش یک جامعه، بهترین و عاقل‌ترینند؟ آیا در واقع، اکثریت همیشه حقیقت را می‌گوید و بدترین آدم‌ها همواره در اقلیتند؟ آندره تایو نیز، در پاسخ به این سؤالات می‌گوید: نتیجه قانون اکثریت، به قدرت رسیدن آدم‌های فاقد صلاحیت است. بر پایه قانون اکثریت، از رأی‌دهندگان خواسته می‌شود که در باب مسائلی که از آن سر



رشته ندارند، اظهار نظر کنند. این قانون به همه مردم حق می‌دهد در کشورداری هر کاری که می‌خواهند، انجام دهند و با کرسی نشاندن نظر اکثریت، نظرات اقلیت‌ها و حقوق آنها در مشارکت و تصمیم‌گیری سیاسی را تقلیل می‌دهد و تحدید می‌نماید.

۱۰- حاکمیت سرمایه:

در نظام لیبرال دموکراسی، آنچه حاکمیت واقعی دارد، منافع سرمایه‌داری و خواست سرمایه‌داران است؛ نه حاکمیت عدالت اجتماعی و تلاش برای تامین زندگی محرومان. بنابراین، از وجود نابرابری، بی‌عدالتی، ناامنی در زندگی اجتماعی غرب، نباید تعجب کرد. یکی از حساسترین نقاطی که سرمایه‌داری بر آن تأثیری شگرف می‌نهد، افکار عمومی است. سرمایه‌داری غرب با استفاده از مکانیسم استعماری تبلیغی، به گونه‌ای عمل می‌کند که آرای مردمی را به خدمت خود درمی‌آورد. در حقیقت، در نظام‌های لیبرال دموکراسی، سرمایه سالاری سایه افکنده و انتخابات، تنها پروسه‌ای برای مشروعیت دادن به هواپرستی جمعی و سودجویی سرمایه‌داران به شمار می‌رود (مددپور، ۱۳۹۲).

سلطه سرمایه‌داری با هدف اصلی تشکیل حکومت‌ها که رشد و تعالی بخشیدن به مردم است، در تعارض قرار دارد. لیبرال دموکراسی، هدف از حکومت را تامین معاش مردم عنوان می‌کند؛ در حالی که تامین معاش و رفاه سرمایه‌داران جایگزین آن شده است. به بیان دیگر، در نظام اقتصاد سرمایه‌داری، ابزار و وسایل تولید، اغلب در مالکیت سرمایه‌داران است؛ زندگی اقتصادی با ساز و کارهای سرمایه و بازار؛ یعنی نیروی عرضه و تقاضا عمل می‌کند؛ کسب سود حداکثر و منافع مادی بیشتر، انگیزه کافی برای تلاش و فعالیت اقتصادی پولداران را موجب می‌شود و آنها کالاها و خدمات را تنها برای کسب سود افزونتر، تولید می‌کنند.

۱۱- فردیت اخلاقی:

احساس تعهد مسئولیت در مقابل سرنوشت جمع و گروه، یکی از شاخص‌های اساسی انسانی و از میزهای بنیادی انسان و حیوان را از هم جدا می‌سازد، جمع‌گرایی، میل به جمع‌زیستی و تلاش وی به دفاع از حقوق اجتماعی است؛ اما لیبرال دموکراسی، احساس ضرورت پیوند و ارتباط با جمع را تضعیف می‌کند و بیش از ترویج جمع‌گرایی، فردیت اخلاقی را رواج می‌دهد و بدین ترتیب، انسان را به یک «من» تنهای مستقل از گروه مبدل می‌سازد. چنین انسانی، دیگر مرام و سرانجام خود را با دیگران که همدرد و هم سرنوشت اویند، مرتبط نمی‌سازد. اعلامیه حقوق بشر غربی که

نقطه اوج آمال لیبرال دمکراتهاست، نیز، بر اساس حقوق فردی تنظیم شده است و روح جمعی در آن انعکاسی ندارد. جالب آن که، علی رغم علاقه وافر لیبرال دموکراسی به تحزب، روح تلاش همگانی برای دستیابی به منافع جمعی در آن کم رنگ است؛ (هولاب، ۱۳۹۳) در حالی که تحزب یعنی تعصب؛ تعصب از عصبه است و به معنی جمع و گروه و در اصطلاح، رشته ای است که فرد را به گروه انسانی خودی پیوند می زند تا به حمایت و جانبداری از آن گروه، برخیزد. البته، هر دفاعی از گروه، انسانی نیست؛ ولی عدم دفاع از گروه و بی میلی و بی توجهی به جمع و اجتماع هم، انسانی نیست.

۱۲- حفظ سنتهای غلط اجتماعی:

نظام‌های لیبرال دموکراسی، حافظ برخی از سنتها و نهادهای اجتماعی غلط و نادرستند. در واقع، لیبرال دموکراسی، بینش محافظه کارانه دارد و از این رو، می کوشد وضع موجود را حفظ نماید. حاصل این تلاش، باقی ماندن نهادها و سنتهای اجتماعی گذشته است که بعضی از آنها ناکارآمدند. بنابراین، می توان گفت: نظام لیبرال دموکراسی، حداقل به دلیل حفظ نهادها و سنتهای اجتماعی غلط گذشته، یک رژیم ضد انقلابی است.

آنچه لیبرال دموکراسی را با محافظه کاری اجتماعی پیوند می زند، در آرای انتخاباتی نهفته است؛ یعنی این که، نظام لیبرال دموکراسی بر پایه آرای مردم شکل می گیرد و مسؤولان آن بر همین مبنا انتخاب می شوند؛ اما مردم چه کسی را انتخاب می کنند؟ مردم کسی را برمی گزینند و به کسی رأی می دهند که مورد پسند و علاقه شان باشد؛ یعنی به کسی که با آرا و نظرات عموم موافق است. کسی که با آرای عمومی موافق باشد، دست به تغییر نهادها و سنت‌هایی که مردم به آنها عادت کرده‌اند و خواهان حفظ و باقی ماندن آن هستند، نخواهد زد. در این فرایند انتخابی، تعارضی دیگر به چشم می خورد و آن این که، مردم در آن، افراد جدید را برمی گزینند و افراد قدیمی را کنار می گذارند؛ ولی هیچ وقت سنتهای گذشته را که گاه غلط، نامفید و غیر کارآمدند، دور نمی ریزند. (قوی، ۱۳۹۴).



۱۳- سقوط ارزش‌ها:

در نظام‌های لیبرال دموکراسی، چون رأی مردم، تنها مبنای حاکمیت نظام سیاسی و یگانه ملاک مشروعیت رهبری سیاسی است، نظام سیاسی و رهبری سیاسی برای بقا و دوام نیازمند آرای اکثریت مردمند و از این رو، نمی‌توانند برای اصلاح نادرستی کار مردم، استقامت بورزند و یا مقاومتی نشان دهند؛ به عنوان مثال، وقتی ژنرال دوگل در صدد برآمد تا اندکی از وقاحت رقاصانی که بسیار زشت می‌رقصیدند، بکاهد، با این اعتراض مواجه شد که به چه حقی می‌خواهی آزادی این افراد را سلب کنی؟! مگر نه این که هر انسانی می‌تواند هر جور که می‌خواهد زندگی کند! در عوض، یکی از بزرگترین مظاهر سقوط ارزش‌های اخلاقی و انحطاط باورهای اجتماعی جوامع غربی را می‌توان در کشتارها و جنایات‌هایی که توسط همین حکومت‌ها در جهان سوم و در جهان اسلام روی داده و می‌دهد، مشاهده کرد. (صدر، ۱۳۹۴).

۱۴- دموکراسی علیه دموکراسی:

حتی اگر دموکراسی، صادق باشد، باز نمی‌تواند برای همه جوامع و برای همه مراحل تکامل یک جامعه مفید و کارآمد باشد؛ زیرا، پیش از کاربست دموکراسی، باید زمینه‌های لازم و ضروری شکل‌گیری یک دموکراسی حقیقی - نه صوری - را فراهم کرد. پس از این مرحله است که دموکراسی راستین می‌تواند پدید آید و به حیاتش ادامه دهد (حسینی، ۱۳۹۰). البته، عوامل و زمینه‌هایی که مانع تحقق یک دموکراسی راستین است، باید با رهبری متعهدانه و ایدئولوژیک - نه رهبری حاصل از دموکراسی - از سر راه برداشته شود؛ از مهم‌ترین این موانع، ناآگاهی توده مردم است.

جهل و ناآگاهی توده در یک جامعه رو به دموکراسی، اساسی‌ترین عامل تحقق نیافتن دموکراسی واقعی است. عدم توجه به حل این مشکل، ممکن است این جوامع را به بازیچه دست قدرت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی درآورد. مانع دیگر، حضور نهادهای ضد مردمی و نفوذ قدرت‌های بزرگ اقتصادی است.

۶- بحث و نتیجه‌گیری:

مردم‌سالاری دینی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مفاهیم علوم سیاسی مورد توجه مکاتب فکری و سیاسی است که با خواست و اراده مردم شکل می‌گیرد، همچنین روش اداره حکومت در جامعه اسلامی است که در آن رأی اکثریت در چارچوب دین مطرح است و شهروندان با مشارکت فعال، از استبداد فردی جلوگیری نموده و مردم به عنوان یک "دال"، رکن اصلی را در

تعیین کارگزاران و تصمیم‌سازی‌ها بر عهده دارند. اندیشه شهید بهشتی، به‌عنوان یک اسلام‌گرا و کسی که مبنای کنش‌گری او اسلام سیاسی شیعی است، علاوه بر بحث نظری ایشان درباره‌ی ولایت فقیه، سیاست و اجتماع در اسلام، مبتنی بر اصل مبنایی "آزادی" است که با بحث مردم‌سالاری دینی ارتباط عمیقی دارد.

از نظر آیت‌الله شهید بهشتی، ایده‌آل، نه دموکراسی؛ بلکه "مردم‌سالاری دینی" یا دموکراسی دینی ایده‌آل و تکامل‌بخش است، در این نوع نظام سیاسی، بحث و صحبت از شأن و جایگاه مهم و دارای اهمیت "مردم"، تنها رکن مورد اعتماد شهید بهشتی برای حفظ نظام سیاسی است و در حد یک شعار صرف یا مقطعی و برای یک دوره‌ی گذرا نمی‌باشد، از نظر شهید بهشتی "مردم" در نظام مردم‌سالار دینی در سه عرصه "تشکیل، تداوم و اعمال فرمانروایی" نقش کلیدی و تأثیرگذار دارند و مناسبات مردم و نظام سیاسی بر پایه "رعایت حقوق متقابل" استوار است، از نظر ایشان نظام "مردم‌سالار دینی" دارای ویژگی‌های سه‌گانه "مکتبی بودن، مردمی بودن و غیرتحمیلی بودن" است و در انتخاب نوع حکومت، انتخاب قانون اساسی، گزینش همه مقامات حکومتی از جمله "رهبری، ریاست جمهوری، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و اعضای شوراهای اسلامی"، متکی بر آراء مردم می‌باشد و مردم نقشی اساسی در نظام جمهوری اسلامی دارند.

اندیشمندان غربی تلاش کردند تا لیبرال‌دموکراسی را برترین الگوی حکومتی در جهان امروز معرفی کنند. اگر مردم‌سالاری دینی به‌منزله الگویی از دموکراسی در برابر دیگر الگوها قرار داشت، توانایی به‌چالش کشیدن لیبرال‌دموکراسی را از دست می‌داد، زیرا در این صورت الگویی از دموکراسی بود و نمی‌توانست برتری بر دیگر مدل‌ها داشته باشد. حال آن‌که در نظریه شهید بهشتی مردم‌سالاری دینی مدلی از دموکراسی نیست و به همین علت توانسته است لیبرال‌دموکراسی را به چالش بکشد. به چالش کشیده‌شدن الگویی که به ادعای اندیشمندان غربی بی‌بدیل بوده و از علل مهم جریان بیداری اسلامی است.



منابع و مآخذ:

قرآن کریم.

- بهرامی، مسعود (۱۳۹۸). «جایگاه و نقش رهبری در مردم‌سالاری دینی و مقایسه آن با دموکراسی غربی» در **همایش ملی مردم‌سالاری دینی ج ۱**. تهران: دفتر نشر معارف.
- پیروزمند، علیرضا. (۱۳۹۹). **الگوی مردم‌سالاری دینی، اساس مهندسی سیاسی نظام اسلامی. فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی**. ۲۳ (شماره ۸۹ - بهار ۹۹)، ۲۷-۵۰.
- حسینی، سیدرضا (۱۳۹۰). «الگوی مردم‌سالاری دینی و نسبت آن با بیداری اسلامی». **جستارهای سیاسی معاصر**، ۲ (۲)، ۱-۱۷.
- سید محمدحسینی بهشتی (۱۳۷۰). **سه گفتار**. بی جا.
- (۱۳۹۰). **درس گفتارهای فلسفه دین**. تهران: نشر روزنه.
- (۱۳۸۰). **شناخت اسلام**. تهران: نشر بقیه.
- (۱۳۸۷). **حکومت در اسلام؛ هدف حکومت، مکتب تشیع**. شماره سوم.
- (۱۳۸۴). **شناخت عرفانی**. تهران، نشر بقیه.
- (۱۳۷۴). **مبانی نظری قانون اساسی**. تهران، نشر بقیه.
- (۱۳۸۸). **شناخت اسلام**. تهران: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید بهشتی.
- (۱۳۷۴). **سه گونه اسلام**. تهران: انتشارات بقیه.
- جلالی، حسین (۱۳۹۴). «الگوی حکومت مردم‌سالاری دینی مبتنی بر بیانات مقام معظم رهبری (دامت برکاته)»، **فصلنامه علمی - پژوهشی مدیریت اسلامی**. ش ۳.
- خاتری یزدی، محمدحسین (۱۳۹۴). «رابطه حق حاکمیت، دموکراسی و مردم‌سالاری دینی»، **نشریه حکومت اسلامی**. ش ۷۶.
- صدر، جمال (۱۳۹۴). «مدل معنایی رفتار انتخاباتی در نظام مردم‌سالاری دینی». **فصلنامه مطالعات راهبردی**. ش ۶۹.
- دشتی، محمد (۱۳۹۲). **ترجمه نهج البلاغه**. انتشارات قم. چاپ سوم.
- قوی، نیره (۱۳۹۴). **ظرفیت شناسی مردم‌سالاری دینی در اندیشه متفکران اهل سنت**. **فصلنامه سیاست**. ۴۵ (۴)، ۹۶۷-۹۶۵.

شفیعی سیف آبادی، محسن، باقری دولت آبادی، علی. (۱۳۹۹). بررسی دو خوانش از مردم‌سالاری در جریان‌های اندیشه دینی معاصر ایران. **تاریخ اسلام و ایران**. ۳۰(۴۶)، ۱۱۷-۱۴۱.

طیعی، بسام (۱۳۸۵). **اسلام و دموکراسی در جهان عرب**. تهران: مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق (علیه السلام).

طالبی، محمدحسین. (۱۳۹۷). نقش مردم در نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی (اسلامی). **سیاست متعالیه**. ۶(۲۱)، ۹۵-۱۱۴.

نبی لو، عظیم اله. (۱۳۹۹). شبکه قدرت در نظام سیاسی مردم سالار دینی در نهج البلاغه. **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**. ۱۶(۵۰)، ۷۹-۱۰۰.

نقیعی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۷). «مردم‌سالاری دینی و تمدن نوین اسلامی». **دوفصلنامه مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی**. ۱(۲)، ۲۳-۴۴.

مددپور، محمد (۱۳۹۲). **فلسفه‌های پست مدرن غربی و گریز و گذر از مدرنیته**. تهران: سوره مهر.

محمدی، حمید (۱۳۹۶). **اندیشه سیاسی در اسلام معاصر**. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. تهران: انتشارات خوارزمی.

محمدی، محمد رحیم (۱۳۹۲). «مقایسه مردم‌سالاری دینی و لیبرال دموکراسی». **راهبرد یاس**. شماره ۲۱.

هابرماس، یورگن (۱۳۷۹). «مدرنیته پروژه‌ای ناتمام». **مدرنیته و مدرنیسم**. ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: نقش جهان.

هولاب، رابرت. یورگن هابرماس (۱۳۹۳). **نقد در حوزه عمومی**. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نی.

هیوود، آندرو (۱۳۸۸). **مقدمه نظریه سیاسی**. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: نشر قومس.

